

جلوه اساطیر در دو بیت‌های فایز دشتی

واژگان کلیدی

* شعر فارسی

* اساطیر

* دوبیتی

* بوشهر

* فایز دشتی

سیده فاطمه مهدوی مرتضوی * sfm.mortazavi@yahoo.com

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد بوشهر

چکیده

در شعر فایز دشتی اساطیر جلوه و شکوه خاصی دارند. او با بیانی کلی و دیدگاهی دیگر به جهان می‌نگرد و از اساطیر مختلف با بیان‌هایش گوناگون یاد می‌کند. وی گاهی فقط اساطیر ملی و یا مذهبی کهن را بیان می‌کند و گاه نیز به اسطوره‌سازی با کمک حوادث و شخصیت‌های غیر ایرانی دست می‌زند. وی به اساطیر مختلف اعم از اساطیر مذهبی و ملی پیش از اسلام و پس از اسلام و نیز اساطیر غیر ایرانی توجه داشته است. این مقاله با روش توصیفی و تحلیل محتوایی، میزان تأثیر اسطوره و بن‌مایه‌های آن را در اشعار فایز دشتی، شاعر بزرگ بوشهری، مورد کندوکاو و تجزیه و تحلیل قرار داده است. نخست، اشعار فایز مورد مطالعه و بررسی، سپس نمونه‌هایی از اساطیر ایرانی، غیر ایرانی و اساطیر مذهبی به‌کار رفته در این اشعار، استخراج و مورد شرح و تحلیل قرار گرفته است. یافته‌ها حاکی از آن است که گرایش‌های اسطوره‌ای فایز، متأثر از مطالعه عمیق شاهنامه و تعلیمات مکتب خانهای او بوده و منظور نگارنده از نگارش این مقاله، نمایاندن جایگاه اساطیر و تأثیر آن در شعر فایز است. فایز توانسته است در بعضی از دوبیتی‌های خود، نوع حماسه را به ادبیات غنایی وارد کند و اساطیر به‌کار رفته در اشعار، با هدف قبلی انتخاب و به‌کارگیری آنها باعث به‌وجود آمدن سبکی نو در دوبیتی شده است.

مقدمه

اسطوره دارای مفاهیم گوناگون است و به شیوه‌های گوناگون تعریف شده است، اما کامل‌ترین تعریف ارائه شده توسط ییاده می‌گوید: «اسطوره، نقل‌کنندهٔ سرگذشت قدسی و مینوی است، راوی قصه ای است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است. به بیانی دیگر، اسطوره حکایت می‌کند که چگونه از دولت سر و به برکت کارهای نمایان و برجستهٔ موجودات مافوق طبیعی، واقعیتی یا فقط اجزایی از واقعیت: جزیره‌ای، نوع نباتی خاصی، سلوکی و کرداری انسانی و نهادی پا به عرصه وجود نهاده است.» (ییاده^۱، ۱۳۶۲: ۱۴)

این تعریف ییاده تقریباً معنایی جهان شمول یافته و توسط مذاهب و مکاتب گوناگون و یا محققان مختلف پذیرفته شده است. بر این اساس اسطوره نمی‌تواند به هر داستانی اطلاق شود؛ بلکه باید حتماً بیان مینوی و قدسی سرگذشتی باشد که پایه گذار امر یا اصلی است.

امر یا اصلی که توسط شخصیتی مقدس انجام گرفته و در دوره‌های بعد مورد تقلید سایرین واقع و به عنوان الگو قلمداد شده است. همین تعریف با تمامیتی که نسبت به سایر تعاریف دارد، در این اثر نیز پذیرفته شده است. بنابراین در بررسی اسطوره در شعر نیز همین نشانه‌ها و نکته‌ها را راجع به اسطوره پذیرفته و از این رو امور انجام شده توسط اولیا، پیامبران، امامان، فرشتگان و بزرگان را نیز نوعی اسطوره قلمداد خواهیم کرد؛ زیرا گستردگی ابعاد شخصیتی، برخورداری از عنصر قداست، قدرت اعجاز، مقبولیت عام و همگانی، همه از عواملی هستند که هاله‌های قداست را دور منش و شخصیت برخی افراد به ویژه پیامبران ایجاد می‌کنند و الگو شدن و اسطوره بودن را موجب می‌گردند.

در طول زمان اساطیر گرچه دگرگون شده‌اند؛ ولی خاصیت ماورایی خود را حفظ کرده‌اند، با شعر پیوندی دیرینه داشته و اصل جدایی ناپذیر آن به شمار می‌روند. فرای، اسطوره را از اصول زیربنایی ساختار و قال بندی ادبیات برمی‌شمارد و آن را با کهن الگوها پیوسته می‌داند. دنی ژورمون و لوی استراوس نیز ادبیات را منتج و مستخرج از اسطوره‌ها می‌شمارند. (جواری، ۱۳۸۳: ۴۴)

به این صورت که سبب می‌شوند اسطوره کارکرد دینی و مذهبی خود را از دست داده، تبدیل به یک داستان زیبا شود؛ اما برخی معتقدند اساطیر کلا ورای ادبیاتند و ارزش اسطوره، ارزش

^۱ - Eliade, Mircea

ادبی خاصی نیست و درک یک اسطوره تجربه ادبی خاصی به شمار نمی رود. (اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۷۳)

در هر صورت اساطیر همواره ذهن شاعران را به خود مشغول کرده و در اشعار به صور گوناگون، نمود داشته‌اند. البته شیوه ظهور آنها به گونه‌های مختلف بوده است:

الف- گاه اسطوره‌ها به نحوی جدید و متناسب با شرایط زمان و مکان باززایی می‌شوند؛ زیرا اسطوره در هر زمان، شکل و نقش و کاربرد ویژه‌ای دارد و در جریان زمان و در مرزهای جغرافیایی و در میان مردمان گوناگون ممکن است دست‌خوش دگرگونی‌هایی شود و نقش تازه‌ای بپذیرد.

ب- گاه شاعر عین یک اسطوره را یادآوری کرده و در حقیقت نوعی تلمیح به کار می‌برد.

(سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۱۳)

گاه نیز شاعر به اسطوره سازی با کمک شخصیت‌های تاریخی می‌پردازد؛ اسطوره‌هایی که قدرت انطباق پذیری با شرایط و تفکرات جامعه جدید را ندارند، جای خود را به اساطیر جدید می‌دهند. در این گونه اسطوره سازی غالباً شخصیت‌های تاریخی، گونه‌ای اساطیری به خود می‌گیرند و به صورت نمونه و الگوی عصر نوین درمی‌آیند. (اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۷۳)

در این بین، اساطیر ممکن است مربوط به کشور و مذهب شاعر باشند و گاه نیز از ورای مرزها آمده و ذهن شاعر را به خود مشغول کرده باشند. گاهی مشاهده می‌شود که در اسطوره‌ها از رمانس استفاده شده است.

«در قرن‌های نخستین میلادی، قصه‌های خیالی منظوم و منثور را که شرح حادثه‌ها و شخصیت‌های غیر عادی، صحنه‌های عجیب و غریب، ماجراهای شگفت‌انگیز، عشق‌های احساساتی و پرشور و اعمال سلحشورانه بود، «رمانس» می‌نامیدند» (ایرانی، ۱۳۸۰: ۴۰۶). شخصیت‌های رمانسی مظهر یکی از قشرهای اجتماعی یا نماد یکی از ارزش‌ها یا ضدارزش‌های جامعه و زمانه خاصی هستند که در آن زندگی می‌کنند، یا بهانه‌ای برای موقعیت‌های مختلف، از بلاهت آمیز و طماعانه گرفته تا عاشقانه و مفرح هستند.

رمانس بیشتر قصه‌های خیالی است که جنبه سرگرم کننده دارد و به قهرمان‌های اصیل زاده‌ای اختصاص می‌یابد که از واقعیت‌های زندگی روزمره به دور بوده‌اند و به ماجراهای عاشقانه اغراق

آمیز، دلبسته و در راه رسیدن به محبوب، به اعمال جسورانه دست می‌زدند و با جادوگران و شخصیت‌های شریر می‌جنگیدند.

رمانس به ندرت دارای محتوای اخلاقی و تعلیمی است و به کلی متفاوت از اسطوره است. نام شخصیت‌های رمانتیسیم قهرمانان و شخصیت‌های اصلی آن نام‌های خیر و شرّ بوده و هر شخصیت، متناسب با نام خود عمل می‌کند. در داستان‌های دوره رمانس و افسانه، نام گذاری به طریق مستقیم یا تمثیلی بود، یعنی نام، عنوانی بود که به‌طور مستقیم به ویژگی‌های شخصیت اشاره می‌کرد.

شکل «رمانس» تحت تاثیر قصه‌های «هزار و یک شب» بوجود آمد و در قرن دوازدهم در فرانسه رونق گرفت و به کشورهای دیگر راه یافت. «رمانس» در ابتدا شعر روایتی بود و بعد به-تدریج به نثر گرایید و عمومیت بیشتری یافت. در پایان می‌توان گفت که رمانس جامع بین عشق و حماسه است.

بیان مسئله

اسطوره فرزند دوران کودکی بشر است. فرزند زمانی که انسانها برای پدیده‌های جهان اطراف خویش داستان‌های آرمان‌گونه می‌ساختند.

اسطوره حاصل تخیل انسان‌هاست که برای رویدادها علت و انگیزه می‌تراشد و به این ترتیب تخیل را با واقعیت‌ها پیوند می‌دهد و همچنین با اسطوره‌ها به آرزوهای خود جامعه‌ای از حقیقت می‌پوشاند.

همه تمدنهای بشری، اسطوره‌های خاصی دارند که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. اسطوره، زاده ناخودآگاه جمعی بشر است؛ زیرا جنبه‌های مشترکی با هم دارند و از جمله ویژگی آنها مقدس بودنشان است. مانند اسطوره آفرینش، نخستین انسان، زن، مرگ، پایان جهان، بهشت و هزاران اسطوره دیگر درباره انسانها، جانوران، گیاهان، جمادات و... که میان بسیاری از فرهنگ‌ها مشترک هستند. تبلور اساطیر بیش هر چیز در هنر و ادبیات بوده است. در ادبیات ایران نیز اسطوره پردازی بیشتر در شعر نمایان می‌شود. استفاده از اسطوره در شعر، واژه‌ها را بارور می‌کند و این واژه‌ها بازتابی زیبا می‌شوند از جنبه‌های رازآلود اسطوره‌ها و باورهای اسطوره‌ای. همچنین شعر جایگاه مناسبی برای خلق و بازآفرینی اسطوره است. بازتاب اساطیر و بازآفرینی آنها در همه دوره‌ها در آثار شاعران دیده می‌شود، به‌ویژه در قالب صنایع بدیعی مانند استعاره، تشبیه و تلمیح، که اغلب، این بازتاب ارتباط مستقیم با جهان‌بینی شاعر

و توانایی بالقوه این عناصر دارد. گاه شاعر، اسطوره را به همان صورت ثابت و باستانی، بدون دخل و تصرف وارد شعر می‌کند و گاه با توجه به انگاره‌های شخصی و اجتماعی خویش، آنها را بازآفرینی کرده، تصویر جدیدی از آن اسطوره ارائه می‌دهد. در واقع اسطوره‌ها الهام بخش شاعران در طول تاریخ ادبیات بوده‌اند و پویایی برخی اسطوره‌ها در تصویر سازی و آفرینش‌های فایز نیز موثر بوده است.

در این پژوهش کوشش می‌شود پس از بررسی انواع اساطیر در اشعار فایز، به این پرسش‌ها پاسخ داده شود:

جایگاه اساطیر در شعر فایز چیست و چقدر از آنها متأثر بوده است؟

بارزترین اسطوره‌ها در شعر فایز، چه بازتاب و نمودی در سطح شعر فارسی داشته و دارد؟

پیشینه تحقیق

ایران یکی از سرزمین‌های مهد اساطیر است و ادبیات فارسی و در راس آن شاهنامه فردوسی، جلوه‌های گوناگونی از اسطوره و نمادهای اساطیری را بازتاب داده است. از این جهت پژوهش‌های بسیاری در این زمینه انجام گرفته است که برخی از آنها از جنبه‌های گوناگون با موضوع این پژوهش مرتبط بوده و به عنوان منبع و پیشینه قابل استفاده و طرح هستند. اگرچه در موضوع شناساندن اساطیر به‌کار رفته در اشعار فایز، به طور مستقل پژوهشی صورت نگرفته است. اما از جمله منابع و مقالات مرتبط با این پژوهش، موارد زیر را می‌توان برشمرد: آموزگار (۱۳۹۵). «تاریخ اساطیری ایران»: کتابی است شامل شرح اسطوره‌های مربوط به آفرینش که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است. الیاده (۱۳۹۲). «چشم‌اندازهای اسطوره»: از اسطوره‌شناس رومانیایی که از منابع مورد استفاده در مباحث نظری این پژوهش است.

حسن زاده میرعلی و حسینی کلباسی (۱۳۹۱). «اسطوره در شعر حمید مصدق».

سلمانی نژاد مهرآبادی و سیف (۱۳۹۱). «بررسی اسطوره و انواع آن در شعر معاصر، با نگاهی به شعر موسوی گرمارودی».

یاحقی (۱۳۸۸). «فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی»: شامل معرفی و شرح اسطوره‌ها در ادبیات فارسی است. این کتاب نیز از منابع مورد استفاده در متن پژوهش می‌باشد.

اهداف تحقیق

از آنجا که در شعر فایز نمادها و نامهای اسطوره‌های جلوه‌های خاص دارد، انجام این تحقیق برای روشن شدن زوایا و تأثیرات سبکی در حوزه ذهن و زبان فایز دشتی لازم و ضروری می‌نماید. تحقیقی که نتیجه آن جنبه ارجاعی برای پژوهندگان ادبیات و شعر استان بوشهر خواهد داشت.

بررسی اساطیر در دو بیت‌های فایز

محمدعلی دشتی متخلص به فایز در سال ۱۲۵۰ هجری قمری برابر با ۱۲۰۹ هجری شمسی در کردوان، یکی از روستاهای دشتی بوشهر متولد شد و در تاریخ ۱۳۳۰ هجری قمری برابر با ۱۲۸۹ هجری شمسی در سن هشتاد سالگی درگذشت. فایز برای بیان مضامین و احساسات عاشقانه و پرسوز و گداز خود، قالب دوبیتی را برگزید و در این قالب چنان موفق ظاهر شد که بعد از بابا طاهر، دومین شاعر دوبیتی‌گوی فارسی به حساب می‌آید. تعداد دوبیتی‌های فایز در مجموعه‌های چاپ شده و منسوب به او، متفاوت است. مجموعه ترانه‌های فایز به کوشش عبدالمجید زنگویی که در این مقاله منبع قرار گرفته است، تعداد دوبیتی‌ها را ۴۹۴ ذکر کرده است. (شماره مندرج در ارجاع دوبیتی‌های مقاله حاضر، شماره دوبیتی‌ها در این مجموعه است).

در دوبیتی‌های فایز هم، مانند اشعار دیگر شاعران، می‌توان رد پای اسطوره‌ها را یافت. تحصیلات مکتب‌خانه‌ای و معاشرتش با علمای مذهبی وی را با احادیث و روایات آشنا می‌کند. از طرف دیگر مضامین بسیاری از دوبیتی‌های او بیانگر این است که شاهنامه را خوانده و با داستان‌های آن آشنا بوده است. «توجه و توسل به افسانه‌ها و اساطیر و قصص و روایات است که روح سرکش فایز را آرامش می‌دهد و اشتیاقش را هر چه بیشتر سیراب می‌کند. چه، دل و دین باخته و سودازده‌ای چنین پرشور را چاره‌ای نیست جز این که به افسانه‌ها پناهنده شود و بیان مطلب کند بر وفق اندیشه و در این زمینه چه منبعی عظیم‌تر و دریاوارتر از شاهنامه استاد توس.» (زنگویی ۱۳۸۷: ۶۸) فایز برای بیان این شیفتگی و شوریدگی و به تصویر کشیدن آن، مانند شاعران دیگر، از اساطیر و داستان‌ها کمک می‌گیرد و در این میان، هم اساطیر و داستان‌های ایرانی را برمی‌گزیند و هم از اسطوره‌ها و داستان‌های غیر ایرانی استفاده می‌کند. بنابراین می‌توان اسطوره‌ها را در شعر فایز به سه دسته اسطوره‌های ایرانی، اسطوره‌های غیرایرانی و اسطوره‌های دینی تقسیم کرد.

اسطوره‌های ایرانی

«ایران قلمرو تضادهای بزرگ است. سرزمین بیابان‌ها، جنگل، کوه‌های پر برف و دره‌های سرسبز... ویژگیهای جغرافیایی در فرهنگ این سرزمین موثر و فرهنگ‌های گوناگون آن اسطوره‌های متفاوتی را شکل داده است... باید توجه داشت گستره غنی شعر، فرهنگ مردم و اسطوره‌هایی است که از دیرباز بر باورهای مردم این سرزمین تاثیر نهاده است.» (هینلز^۲: ۱۳۸۵: ۳۱)

از دو بیتی‌های فایز چنان برمی‌آید که او با شاهنامه به عنوان یکی از مهمترین منابع اساطیر ایرانی آشنا بوده و تحت تأثیر اشعار فردوسی قرار گرفته است؛ اما این تأثیرپذیری در ذهن عاشقانه فایز جلوه دیگری پیدا می‌کند و در آسیاب تخیل او حماسه با روحیه‌ای خشن و رزمی، نرم و عاشقانه می‌شود.

وی از اسطوره‌های «رستم، سلم، سیاوش، فرنگیس، افراسیاب» بهره می‌جوید و دل خود را به رستم تشبیه می‌کند. همان‌طور که رستم در کارزار و میدان جنگ است، دل او نیز در تلاطم و عتاب است. در این دوبیتی، فایز از داستان سیاوش بهره برده و وجه تشبیه‌های خود را از این داستان استخراج کرده است. سخن‌چینی‌های گرسیوز سبب می‌شود سیاوش مورد ظن قرار گیرد و افراسیاب قصد کشتن وی را می‌کند، اما فرنگیس، همسر سیاوش و دختر افراسیاب، وی را به فرار تشویق می‌کند. در نهایت سیاوش کشته می‌شود و رستم با حمله به توران، انتقام خون او را از افراسیاب می‌گیرد. فایز با اشاره به این داستان و کاربرد تشبیهی آن، تصویری زیبا از عشق پرسوز و گدازش ترسیم کرده است.

دل من همچو رستم در عتاب است چو توران ملک سلم از او خراب است

رقیب گرسیوز و فایز سیاوش فرنگیس عشق و دل افراسیاب است

(فایز: ۱۳۸۷: ۲۶)

² - Hinnells, John R

اسطوره دیگری که نامش یک بار در اشعار فایز به چشم می‌خورد، اشکبوس کشانی است که با رستم نبرد می‌کند. اشکبوس دلاوری بود که در هاماوران، سپاه خاقان چین را همراهی کرد و در جنگ با ایرانیان، به دست رستم کشته شد. فایز با تشبیه معشوق خود به رستم دستان، خود را همچون اشکبوس می‌بیند که اسیر و کشته معشوق است.

بتا زلف تو سر از سرکشان برد به میدان گوی حسن از مهوشان برد

بت فایز چو رستم بود دستان که در میدان، کشانی ره کشان برد

(فایز ۱۳۸۷: ۱۲۵)

باید توجه داشت که در بین اسطوره‌های شاهنامه، رستم، معروفترین شخصیت اسطوره‌های ایرانی که نماد قدرت و شجاعت و شکوه است، بیشترین توجه شاعر را به خود جلب کرده است. این در حالی است که در بین ۲۴ اسطوره شاهنامه‌ای، هفت مورد از رستم با القاب گوناگون استفاده کرده است و همچنین نبرد هفت‌خوان نیز دو مورد به چشم می‌خورد. رستم در سفر به مازندران از هفت مهلکه گذشته است و در این سفر پر مخاطره با دشواری‌های زیادی رو به رو شده است. فایز نیز درد فراق و سختی‌های رسیدن به معشوق را به نبرد هفت‌خوان تشبیه می‌کند.

مسلسل حلقه حلقه روی دلبرم آنانی دوانا گیسویش فتاده همچو عنبر

دل فایز فشرده تار زلفش چو رستم در نبرد هفت پیکر

(فایز ۱۳۸۷: ۲۱۲)

بیژن و منیژه از دیگر اسطوره‌های شاهنامه‌ای هستند که شاعر دو بار در اشعار خویش مورد استفاده قرار داده است. بیژن پسر گیو گودرز، به فرمان کیخسرو برای دفع گرازان رهسپار ارمان می‌شود. او با فریب همراه خود، گرگین، به بزمگاه منیژه دختر افراسیاب می‌رود. منیژه با دیدن بیژن به او دل می‌بندد و او را به توران میبرد. افراسیاب از دلباختگی آنان مطلع می‌شود و بیژن را درون چاهی به بند می‌کشد. اما منیژه پنهانی به تیمار او می‌پردازد. سپس رستم برای نجات او عازم توران می‌شود و بیژن را از چاه نجات می‌دهد. (ر.ک. یاحقی ۱۳۸۸: ۲۳۹ تا

۲۴۰) فایز در این ابیات با معشوق خود سخن می‌گوید و وی را مایهٔ رهایی از غم و تنهایی می‌داند.

بتا بیژن صفت در چه گرفتار منیژه وار اگر هستی وفادار

کمند زلف بگشا چون تهمت تو فایز را ز چاه غم برون آر

(فایز: ۱۳۸۷: ۲۳۵)

در جایی دیگر شاعر، بیژن و منیژه را با بهمن همراه می‌کند. بهمن یکی از چهار پسر اسفندیار است که در زابلستان همراه او بود. «اسفندیار پس از تیر خوردن، او را به رستم سپرد که به همان ترتیب که به سیاوش، آیین رزم و بزم و پادشاهی را آموخت، بهمن را نیز تعلیم دهد.» (یاحقی ۱۳۸۸: ۲۳۴) «رستم با آن که برادرش زواره با پرورش بهمن همداستان نبود و می‌اندیشید که از وی به زابلستان بد خواهد رسید، بهمن را نزد خود برد و هنرها آموخت.» (رستگار فسایی ۱۳۷۹: ۲۲۳) بهمن پس از گشتاسب به سلطنت رسید و با لشکرکشی به زابلستان، انتقام خون پدر را ستاند. فایز با تشبیه خم ابروی یار به برندگی شمشیر بهمن و مژه‌های او به تیرهای رستم، زیبایی معشوق را به تصویر می‌کشد و می‌خواهد چون بیژن در بند عشق یار گرفتار شود.

خم ابروست یا شمشیر بهمن مژه یات نیزه یا تیر تهمت

بت فایز منیژه سان به یک بار چاهم درفکن مانند بیژن

(فایز ۱۳۸۷: ۳۱۴)

دیگر اسطورهٔ شاهنامه‌ای که فایز در اشعارش به کار برده، اسفندیار است و نبرد او با رستم. اسفندیار، شاهزادهٔ ایرانی، پهلوان، گسترندهٔ دین بهی و پسرگشتاسب است. او در بند ۱۰۳ فروردین یشت ستوده شده است. (یشتها ۱۳۹۴ ج ۲: ۵۰۰)

از اسفندیار در یادگار زیربان با صفت «یل دلیر» یاد شده است. (ر.ک بهار ۱۳۸۱: ۲۷۳) زردشت به پاس خدمات و پهلوانی‌های اسفندیار در غلبه بر ارجاسب تورانی و تبلیغ دین زردشت، او را رویین تن کرد، اما چشمان او زخم پذیر ماند. اسفندیار با وعدهٔ تاج و تخت از طرف پدر، روانه

جنگ با رستم می‌شود. در تمام این جنگ شگفت، دشوارترین تصمیمی که رستم می‌گیرد، کشتن اسفندیار است. زال نقطه ضعف اسفندیار را به وی نشان می‌دهد و رستم با تیری چشم‌های اسفندیار را نشانه می‌گیرد و به زندگی وی خاتمه می‌دهد. فایز با استفاده از این اسطوره، به جدایی سخت و دردآورش از معشوق اشاره می‌کند و دل خود را شبیه به اسفندیار رویین‌تن می‌داند که بر خلاف میل باطنی‌اش قدم در راهی می‌گذارد که پایان آن جز دوری و عذاب نیست.

دلا دیدی جدایی زیستی تو نه فولادی نه سنگی، چپستی تو

نمردی از خدنگ رستم هجر نه‌ای رویین تن، آخر کیستی تو

(فایز ۱۳۸۷: ۳۵۰)

«در پیوند زال و رودابه، این عشق برای نشان دادن همان تضاد اجتماعی است که در نهایت باید به وحدت برسد و وحدتی که گویی این رابطه نیز خود زمینه‌ای است برای پیدایش آن.» (مختاری ۱۳۹۳: ۱۳۹) زال گرفتار عشق رودابه، دختر مهرباب کابلی می‌شود. شبی رودابه زلف کمندآسای خود را می‌گشاید و از بام کاخ می‌آویزد. زال با بوسه بر موی رودابه، به کمک آن از دیوار بالا می‌رود و تمام شب محبوب خود را می‌بوسد. فایز با استفاده از این اسطوره، با تمام جان اشتیاق دارد که دست تقدیر یاری کند تا دیدار عاشقانه زال و رودابه برای او و معشوق او نیز اتفاق بیفتد.

اگر امشب کند اقبال یاری به دست آرم من آن ماه حصری

چو رودابه کمند زلف مشکین کند فایز جزایش بوسه‌کاری

(فایز ۱۳۸۷: ۴۸۹)

شاعر این بار به سراغ اسطوره‌های عاشقانه نظامی می‌رود و از شیرین، خسرو، فرهاد، شب‌دیز سخن به میان می‌آورد. خسرو پرویز از مشهورترین شاهان ساسانی، به شکوهمندی و جلال معروف است. شیرین، معشوق و زن خسرو بود و عشق افسانه‌ای آن دو به هم، همراه با رقابت فرهاد کوهکن، از زیباترین داستانهای عاشقانه در ایران است. طبق مستندات تاریخی، شیرین

شخصیتی واقعی است که نزد خسرو دارای منزلتی ویژه بود و در وجود او نفوذ بسیار داشت. (ر.ک کریستن سن^۳ ۱۳۶۸: ۶۱۸)

همچنین خسرو اسبی به نام شب‌دیز داشت که بسیار مورد علاقه او بود. فایز خود را به فرهاد کوه شکن تشبیه می‌کند که در مقایسه با خسرو پرویز به وصال معشوق قدیمی خود نرسید و درد جانکاه دوری از او را مانند لگدمال شدن با سم شب‌دیز می‌داند.

مکحل چشم شورانگیز کرده چو شیرین عشوه با پرویز کرده

تن فایز چو فرهاد کمرکن لگدکوب سم شب‌دیز کرده

(فایز ۱۳۸۷: ۳۶۵)

اسطوره دیگری که در اشعار فایز بیشتر از همه به چشم می‌خورد، «پری» است. «موجود متوهم صاحب پر که اصلش از آتش است و به چشم نیاید و غالباً نیکوکار است به عکس دیو که بدکار باشد.» (دهخدا، ذیل پری) در آیین مزدیسنا، پری به عنوان یکی از مظاهر شر و از جمله دامه‌های اهریمنی معرفی و از آن به زشتی یاد شده است. موجوداتی پلید و فریبکار، همدریف دیوها و جادوان. اما امروزه مفهوم آن در زبان فارسی، بازمانده برداشتی کاملاً متفاوت از کلمه پری در ادب فارسی است که آن را موجودی خجسته، شکوهمند و از جنس زن اثیری، سرشار از جمال و زیبایی، در مقابل دیو و اهریمن پنداشته‌اند. (ر.ک سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۱ تا ۲) درباره فزونی کلمه پری در اشعار فایز می‌گویند او در جوانی به پرزادی زیبارو دل می‌بندد و پنهانی با او رابطه عاشقانه برقرار می‌کند. فایز عهد می‌بندد که این رابطه پنهانی را فاش نسازد و با کسی در میان نگذارد؛ روزی مشاجره‌ای بین فایز و زنش درمی‌گیرد و در پاسخ زنش که کم و بیش از ماجرا باخبر می‌شود، معشوق پریراد خود را چنین وصف می‌کند:

تو خوبی، او ز خوبی بی نیاز است تو سروی آن پریرخ سروناز است

مرنج از راستی دلدار فایز تو بازی آن نکورخ شاهباز است

(فایز ۱۳۸۷: ۵۷)

³ -Cristen sen.Arthur

اسطوره ایرانی دیگر زهره (ناهید) از خدایان باستانی است. «در نجوم کهن، مشتری را سعد اکبر می‌نامند و زهره را سعد اصغر که دلالت دارد بر تأنیت و خنثی بودن و حسن وجه و فرح و شادی، و در اصطلاح، کوکب اهل طرب و ستاره مخصوص زنان و مخنثان و ظرفا و اهل زینت و تجمل است و لهو و طرب و عشق و ظرافت و سخریه به او اختصاص دارد.» (یاحقی ۱۳۸۸: ۴۳۲) زهره را ایزد بانوی آب یا آناهیتا نیز نامیده‌اند. «تجسم او در آبان یشت، زنی است جوان، خوش اندام، بلند بالا، زیبا چهره با بازوانی سفید و اندامی برازنده، کمر بند تنگ بر میان بسته، با طوقی زرین بر گردن، گوشواره چهارگوش در گوش، تاجی با صد ستاره، هشت گوش بر سر، کفش‌هایی درخشان در پا با بالا پوشی زرین و پرچین.» (آموزگار ۱۳۹۵: ۲۵) فایز معشوق را چون زهره می‌داند که با طلوع خود، سیاهی هجران را به روز روشن تبدیل می‌کند.

سحر چون زهره از مشرق برآمد نگارم همچو مه از در درآمد

ز فیض مقدم دلدار فایز بحمداله شب هجران سرآمد

(فایز ۱۳۸۷: ۱۰۹)

فایز با بهره‌گیری از آرایه ایهام تناسب، اشاره به حیوان اسطوره ای هما و هم به افسانه هما و همایون داشته است. البته توجه شاعر، با توجه به تناسب هما و استخوان و دام، بیشتر به پرندۀ هما است. «در افسانه‌های مردمی، هما مرغ فرخنده‌ای است که گاه از آن با نام مرغ سعادت نیز یاد می‌شود. اگر سایه او بر کسی افتد او را سعادت‌مند و اگر بر تارک کسی نشیند او را به شهریاری رساند.» (هینلز ۱۳۸۵: ۴۴۳) در بهرام یشت آمده است اگر کسی استخوان یا پری از این مرغ با خود داشته باشد، شکست او غیرممکن بوده و آن شخص دارای شکوه و احترامی بسیار خواهد شد. (ر.ک یشتها ۱۳۹۴ ج ۲: ۵۳۵) همچنین اعتقاد بر این بود که هما مرغی است استخوان خوار و بی‌آزار. فایز باز هم اشاره به معشوق خود دارد و همای خوشبختی را بودن با او می‌داند.

همای دولت ار افتد به نامم جهان سکه زند از نو به نامم

برآرد استخوان از سینه فایز که تا گردد همایون مرغ، دامم

(فایز ۱۳۸۷: ۴۶۷)

مهرگیاه، گیاهی است به شکل دو انسان نر و ماده که دست در گردن یکدیگر، به هم پیچیده- اند و پاها را در یکدیگر محکم کرده‌اند. «در اساطیر کهن هست که از نطفه کیومرث پس از مرگ، آبی بر زمین ریخت که دو گیاه از زمین رست، به نامهای مشی و مشیانه. بهار نظر داده گیاه ریواس از جنس همین مهرگیاه است.» (یاحقی ۱۳۸۸: ۷۹۶) از شیرۀ مهرگیاه برای رام

مهرگیاه	هما	زهره	تری	تسپین	وفاد	تسپین	خسرو پرویز	رودابه	اسفندیار	بیزن و منیژه	هفت خوان	اشکوبوس	افراسیاب	فرنگیس	سیاوش	سلم و توران
۱	۱	۱	۱۶	۱	۱	۷	۲	۱	۱	۲	۲	۱	۲	۱	۱	۱

جدول شماره ۱. اساطیر ایرانی در شعر فایز

کردن قلوب و جلب دوستی استفاده می‌شده است. فایز با استفاده از این اسطوره، باز هم وفاداری عمیق خود به معشوق را یادآور می‌شود و در واقع خود را به مهرگیاه تشبیه می‌کند که بعد از مرگ، عشق و علاقه او به محبوب سبب رویدن مهرگیاه از تربتش می‌گردد.

ز هر دلجو مجو رسم وفا را ز هر آهو مجو مشک خطا را
 ز فایز جو وفا کز بعد مردن دمد از تربتش مهرگیا را

(فایز ۱۳۸۷: ۲۲۲)

اسطوره‌های غیر ایرانی

یکی از شاخصه‌هایی که در اشعار فایز به چشم می‌خورد استفاده از اسطوره‌های غیرایرانی است. از بین اسطوره‌های انسانی غیرایرانی، «مجنون» بیشتر به چشم می‌خورد و شاید دلیل آن همذات پنداری فایز و ناکامی در رسیدن به معشوق خود است. تعبیر دیگری که از استفاده فایز از اسطوره لیلی و مجنون می‌توان کرد، عشق پاک آن‌هاست که نمادی از عشق خود فایز است.

غم دنیا خورم با حسرت یار و یا گریه کنم من با دل زار
همی ترسم شود دیوانه فایز چو مجنون رو نهم بر دشت و کهسار

(فایز ۱۳۸۷: ۲۲۶)

فایز معشوق خود را به لیلی تشبیه می‌کند و در کمال نامیدی از وصال، از او می‌خواهد عشق دیگری جز فایز در دلش نپروراند.

بت لیلی وشم خورشید عالم مه برج حیا بانوی اعظم

تو بعد از فایز شیرین زبانت مشو با مردم ناجنس محرم

(فایز ۱۳۸۷: ۲۹۲)

یکی دیگر از اسطوره‌های غیر ایرانی که شاعر استفاده کرده، ماجرای ذوالقرنین یا همان اسکندر و گذر از ظلمات و پیدا کردن آب حیات است. «چون ذوالقرنین همه جهان بگرفت وقتی نشسته بود از مرگ یاد کرد، زار بگریست. گفتند: چه افتاد ملک را؟ گفت: وای از مرگ که آخر می‌باید مرد.» (صفوی ۱۳۶۴: ۵۴) و به دنبال چاره‌ای گشت تا بتواند خود را از مرگ دور کند. چاره جز به دست آوردن آب زندگانی نبود. فایز با استفاده از این اسطوره، از جدایی و دوری از معشوق سخن می‌گوید و خود را به اسکندر تشبیه می‌کند که با همه تلاش و اشتیاق، باز هم از وصال معشوق که همان آب حیات است، باز می‌ماند.

سراغ جان جانان از که پرسم نشان ماه کنعان از که پرسم

چو اسکندر به ظلمت رفت فایز گذار آب حیوان از که پرسم

(فایز ۱۳۸۷: ۲۸۳)

جدول شماره ۲. اساطیر غیر ایرانی در شعر فایز

تعداد کل: ۵	اسکندر	ژان	مجنون	اسطوره
	۱	۱	۳	تعداد

اسطوره‌های دینی

اساطیر در میان پیروان مختلف ادیان جایگاه ویژه‌ای دارند. «باورهای دینی انسان نخستین، از اسطوره‌ها آغاز می‌گردد و بعدها در زمانهای متأخرتر، به گونه‌ی ادیان شکل می‌گیرد.» (اسماعیل پور ۱۳۸۷: ۱۴)

زندگی برخی از پیامبران چه در زمان حیات، چه پس از مرگ، با اسطوره‌ها آمیخته شده است. مقدس بودن پیامبران، ابعاد وسیع شخصیت و مقبولیت آنها در دید عموم مردم، سبب شده است در هاله‌ای از اساطیر قرار گیرند.

یکی از اسطوره‌های دینی که فایز در اشعارش به کار برده، حضرت آدم^(ع) و هبوط او از بهشت است. طبق آیات قرآن کریم در سوره‌های بقره، اعراف و طه، آدم^(ع) و حوا به فریب ابلیس در هیأت مار، به میوه درخت زندگی (شجره ممنوعه، درخت معرفت نیک و بد) دست بردند و به دلیل ارتکاب این گناه از بهشت رانده شدند. فایز خلد برین خود را بودن با معشوق و جدایی از او را رانده شدن از بهشت و افتادن به دوزخ می‌داند. در واقع فایز با حضرت آدم^(ع) همذات پنداری می‌کند و درد و رنج جداییاش را مانند هبوط آدم از بهشت می‌داند.

ما را خلد برین دی‌بودیم جا کنونم دوزخ است امروز ماوا

نمانده دی، نماند فایز امروز خدا داند چه باشد حال فردا

(فایز ۱۳۸۷: ۷)

فایز با تلمیح به این داستان قرآنی، غم و اندوه خود را بسیار عمیق می‌بیند تا جایی که می‌گوید به یقین هنگام آفرینش، خاکم را با آب غم و اندوه، آمیخته‌اند.

در این دنیا بسی اندوهناکم که از مردن نباشد هیچ باکم

یقین روز ازل تقدیر فایز به آب غم عجین گردیده خاکم

(فایز ۱۳۸۷: ۲۸۷)

مورد دیگری که در اسطوره‌های دینی مورد توجه فایز قرار گرفته است، حضرت خضر^(ع) و الیاس^(ع) است. در سفر اسکندر به ظلمات و یافتن آب زندگانی، خضر^(ع) و الیاس^(ع) با وی همسفر می‌شوند. آنها از آب زندگانی می‌نوشند و حیات جاودان می‌یابند. خضر^(ع) به سوی بادیه و صحرا می‌رود و الیاس^(ع) به جانب دریا روان می‌گردد. اولی برای راهنمایی گمراهان و دومی برای نجات غرق شدگان و هدایت کشتی‌ها. (ر.ک بلعمی ۱۳۵۳: ۴۶۳ تا ۴۶۴)

بت زورق نشینم در امان باد خدایش از بلایا حرز جان باد

به دریا باد فایز، یارش الیاس به صحرا خضر با وی همعنان باد

(فایز ۱۳۸۷: ۹۵)

فایز، حضرت ابراهیم^(ع) و ماجرای سرد شدن آتش بر او به خواست خداوند را نیز در اشعارش انعکاس داده است. او خود را به حضرت ابراهیم^(ع) تشبیه می‌کند و با رفتن در دل آتش عشق، از معشوق خود می‌خواهد آتش هجران را بر او سرد کند.

صنم عشق تو همچون نار نمرود مرا در منجنیق عشق فرسود

خلیل آسا رود فایز در آتش تو قل یا نار کونی برد، کن زود

(فایز ۱۳۸۷: ۱۴۲)

فایز در جای دیگری از قربانی شدن اسماعیل^(ع) به دست ابراهیم^(ع) سخن می‌گوید. روایت بنای خانه کعبه و قربانی کردن اسماعیل^(ع) در باب او مشهور است و درقرآن نیز ذکر شده است. فایز خود را به اسماعیل^(ع) تشبیه می‌کند که با کمال میل حاضر است در راه معشوق و به خواست

او قربانی شود. او حتی به مناسک حج نیز تلمیح دارد تا بتواند هجران خود را ملموس‌تر برای مخاطب به تصویر بکشد.

خیال کشتن من داشت جانان کدامین سنگدل کردش پشیمان

ندانست عید فایز آن زمان است که گردد در منای دوست قربان

(فایز ۱۳۸۷: ۳۲۴)

اسطوره دیگر اشاره به پیامبر اکرم (ص) در شب معراج است که سوار بر اسبی به نام براق و به روایتی رفر ف می‌شود. فایز در این بیت با استفاده از تشبیه تفضیل، جایگاه والای پیامبر(ص) را به تصویر کشیده است؛ چنان‌که هیچ‌کس را جز پیامبر(ص) شایسته رفتن به معراج نمی‌داند.

به صعوه منصب بلبل ندادند به نیلوفر شمیم گل ندادند

چرا فایز به جز اولاد هاشم کسی را رفر ف و دلدل ندادند

(فایز ۱۳۸۷: ۱۴۵)

اسطوره دینی دیگری که فایز در اشعارش از آن بهره می‌برد؛ حضرت ایوب^(ع) است. صبر مثال زدن ایوب^(ع) مورد توجه شاعر قرار می‌گیرد و این بار خطاب به معشوق، از او می‌خواهد مرهم زخم دوری و فراق را بجوید؛ زیرا فایز حوصله و صبر ایوب^(ع) را ندارد.

وفا دخلی به محبوبی ندارد جفا هم بیش از این خوبی ندارد

بتا زخم دلم را مرهمی نه که فایز صبر ایوبی ندارد

(فایز ۱۳۸۷: ۱۴۷)

طبق آیات قرآن، سخن گفتن خداوند با حضرت موسی^(ع) در کوه طور اتفاق می‌افتد. او به فرمان الهی در دامنه کوه طور چهل روز عبادت می‌کند و روزه می‌گیرد. روز چهارم پس از گشودن روزه، به میقات می‌رود.

«چون رسید بدان جای که فرمان بود، حق تعالی کلام خود بشنوانیدش.» (نیشابوری ۱۳۸۶: ۲۱۱) فایز ضمن اشاره به مقام و منزلت پیامبر اکرم(ص)، از تکلم حضرت حق با موسی^(ع) سخن می‌گوید.

عسل از معدن زنبور خیزد کلام الله ز کوه طور خیزد

اگر نشنیده ای بشنو تو فایز به قبرت یا محمد نور خیزد

(فایز: ۱۳۸۷: ۱۵۵)

دیگر اسطوره‌های دینی مورد استفاده فایز، حضرت سلیمان^(ع)، بلقیس، هدهد و آصف بن برخیاست. در آیات ۲۳ و ۲۴ سوره نمل، هدهد، غیبت خود را با سفر به سرزمین سبا و دیدن حکومت زنی(بلقیس) که دربار با شکوهی دارد و به جای پرستش خدای یگانه، خورشید را می‌پرستند؛ توجیه می‌کند. همچنین در تفسیر آیات ۴۰ و ۴۱ سوره نمل آصف بن برخیا را مردی توصیف می‌کنند که علم کتاب نزد وی است و به تعبیری اوست که تخت سلطنت بلقیس را در یک چشم به هم زدن از سرزمین سبا به درگاه حضرت سلیمان^(ع) می‌آورد. فایز با تلمیح به این داستان قرآنی دل خود را به‌دهد تشبیه می‌کند که به دیار یار رفته و فکر و خیال او چون سلیمان^(ع) به دنبال اوست. همچنین دل خود را در مصرع دیگر مانند آصف می‌انگارد که در پی به‌دست آوردن معشوق است.

دل من همچو هدهد در سپاس شد خیاالم چون سلیمان در قفا شد

دل فایز ز استحضار بلقیس مثال آصف بن برخیا شد

(فایز: ۱۳۸۷: ۱۶۰)

ماجرای حضرت یعقوب^(ع) و یوسف و زندان زلیخا، از دیگر اساطیری است که فایز از آن بهره گرفته است. داستان حضرت یعقوب^(ع) با تولد یوسف^(ع) به اوج می‌رسد. حسادت برادران و در چاه انداختن یوسف^(ع)، یعقوب^(ع) را به درد دوری و نابینایی دچار می‌کند. یوسف^(ع) در مصر پس از برخورد با ماجراهایی به غلامی زلیخا و پوطیفار درمی‌آید. داستان عاشق شدن زلیخا و زندانی شدن او بر اثر تهمت زلیخا را می‌توان با سیاوش که نامادری اش سودابه، بر او شیفته شده و تهمت زده بود، مقایسه نمود. فایز خود را به یعقوب^(ع) تشبیه می‌کند که درد دوری از

معشوق دارد و دلش را به یوسف^(ع) تشبیه می‌کند که گرفتار خیال وصال معشوق که همان زلیخاست، می‌شود.

سحر گاهان ز غم با باد شبگیر کنم یعقوب سان این قصه تقریر

به مصر تن زلیخای خیالت گرفته یوسف دل کرده زنجیر

(فایز ۱۳۸۷: ۲۰۶)

اسطوره دیگر حضرت مریم و حضرت مسیح^(ع) است. فایز باز هم با تلمیح به داستانی قرآنی، نسیم شب را متفاوت از همه نسیم‌ها می‌بیند. در واقع آن رایحه را شبیه بوی زلف معشوق و یا شمیمی فرازمینی‌مانند دم مسیحایی فرزند مریم^(ع) می‌شناسد که بنا به آیات قرآن، چون به مردگان می‌رسید، زنده می‌شدند. زنده کردن مردگان، از جمله معجزات حضرت عیسی به شمار می‌رفت.

نسیم امشب عجب دفع غمی تو یقین دارم نه از این عالمی تو

شمیم زلف یار فایزستی و یا زانفاس ابن مریمی تو؟

(فایز ۱۳۸۷: ۳۵۶)

دیگر اسطوره‌های که در شعر فایز به چشم می‌خورد رستاخیز، قیامت و روز محشر در مقوله معادشناسی و بینش مربوط به آخرت است. فرشته اسرافیل با دمیدن در صور در روز قیامت، باعث بیداری مردگان و آشنایی روح با حقایق می‌شود. شاعر با تلمیح به ماجرای زنده شدن مردگان، این نکته را بازگو می‌کند که یاد و خاطره معشوق تا روز قیامت و دمیدن اسرافیل در صور، در وجودش باقی می‌ماند.

تو پنداری که تا گشتی ز من دور ندارم در نظر چشم تو منظور

رود از سر خیالش فایز آن دم که آواز سرافیل آید از صور

جدول شماره ۳. اساطیر دینی در شعر فایز

تعداد کل: ۲۸	نمرود	عیسی	زیبا	یوسف	یعقوب	آصف	دهد	بلقیس	سلیمان	موسی	ایوب	پیامبر اسلام	الیاس	خضر	آدم	اسطوره
	۱	۴	۲	۳	۱	۱	۱	۱	۱	۴	۱	۳	۱	۱	۳	تعداد تکرار

در اشعار فایز آنچه مطمح نظر است کاربرد اساطیر عشق است. مانند بیژن و منیژه، زال و رودابه، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و... به نظر می‌رسد که منظور فایز از به‌کاربردن این اساطیر، این است که او عشق خود را ازلی می‌داند که در قالب‌های مختلف تبلور یافته و در زمان خودش به اوج می‌رسد. فایز اساطیر حماسی و ایرانی را به شکلی زیبا و با استفاده از آرایه‌های تشبیه، تلمیح، استعاره و ایهام وارد شعر غنایی و عاشقانه می‌کند. تا جایی که روحیه سخت و خشن حماسه صیقل می‌یابد و نقش جدیدی در دوبیتی درمی‌اندازد.

نتیجه‌گیری

فایز دشتی یکی از شاعران برجسته بوشهری است که در دوبیتی سرایی به عنوان نفر دوم در ادبیات فارسی مطرح است. از آن جایی که ادبیات زاینده ذهن و منبع آن، الهام و شهود و ضمیر ناخودآگاه شاعر است، در نتیجه شعرهایی که فایز خلق کرده است برگرفته از ضمیر ناخودآگاه و ناخودآگاه جمعی است.

به نظر می‌رسد فایز با آشنایی عمیقی که از اسطوره‌ها، به ویژه اسطوره‌های ملی و مذهبی البته نه به صورت آکادمیک، بلکه به صورت مطالعه و تجربه به‌دست آورده است، در خلق اشعار خود به اساطیر و روایات، بسیار توجه داشته است. بویژه خوانش شاهنامه و تاثیر شخصیت‌های آن بر ضمیر ناخودآگاه شاعر، در بسیاری از دوبیتی‌های او مشهود است؛ چنان که او اشعار غنایی خود را با حضور شخصیت‌های اساطیری رنگی دیگر می‌بخشد و حتی می‌توان گفت: سبکی نو را در قالب دوبیتی رقم زده است.

از مهمترین و بارزترین کهن‌الگوها در اشعار فایز دشتی، کهن‌الگوهای حماسی است و تب و تاب عاشقانه خود را در تشبیه، ایهام و تلمیح به تصویر می‌کشد. او از رمز اساطیر برای بازتاب

احساس خود در هجران معشوق و همچنین تفکر دینی و مذهبی‌اش بهره برده و این اشعار آینه‌ای است تمام نما از احساسات پاک و فرهنگ مردم جنوب. از طرفی به نظر می‌رسد که او عشق خود را امروزی نمی‌داند، زیرا از ازل وجود داشته و در زمانهای مختلف با حوادث متفاوتی مطرح شده است. بیژن و منیژه، زال و رودابه، خسرو شیرین، لیلی و مجنون... تا خود شاعر و معشوق او.

فایزدشتی در بین انواع اساطیر بیش از همه به پری توجه داشته است. این اسطوره، اسطوره ه-ای پر کاربرد در ادبیات فارسی است از این رو به عنوان اسطوره‌ای ملی در اینجا مطرح شده است. از سوی دیگر در بین اساطیر ملی و مذهبی، وی بیشتر به اسطوره آفرینش تمایل دارد و اغلب به آن می‌پردازد. شخصیت‌های تاریخی و اسلامی در اشعار او نمود اندکی دارند و حتی گاه بدون ذکر نام از ماجراهای آنان یاد می‌کند. در بین پیامبران، او تنها به ذکر نام آدم، پیامبر اسلام، موسی، یوسف و عیسی می‌پردازد. اشاره به اسطوره آدم گاهی بدون ذکر نام انجام می‌شود. وی اغلب به صورت مبهم و بدون ذکر نام از اساطیر یاد می‌کند و بیشتر به ذکر ماجرا می‌پردازد؛ از این رو دریافت اساطیر در اشعارش گاه دیرپاب می‌گردد.

کاربرد اساطیر در اشعار فایز رقم قابل توجهی را به خود اختصاص داده است؛ در این میان بیشتر توجه فایز به اساطیر ایرانی است. به طوری که از میان ۴۹۴ دوبیتی، به اساطیر ایرانی ۵۱ بار، ۶۰/۷۱ درصد اشاره شده است. همچنین تنها پری، نوزده درصد نمود اساطیر را به خود اختصاص داده است. از اساطیر غیر ایرانی در کل ۵ بار، ۵/۹۶ درصد، استفاده شده که مجنون با ۳ بار تکرار بیشترین رقم را داشته است. که در مقایسه با کل اساطیر موجود در شعر فایز، تقریباً شش درصد کل اساطیر را شامل می‌شود. اساطیر مذهبی نیز ۲۸ بار، ۳۳/۳۳ درصد به کار رفته‌اند و از بین آنها حضرت موسی و حضرت عیسی با ۴ بار، حضرت آدم، حضرت یوسف و پیامبر اسلام نیز با ۳ بار، بیشترین تکرار را داشته‌اند.

منابع و مأخذ

- آموزگار، زاله. (۱۳۹۵). تاریخ اساطیری ایران. چ ۷. تهران: سمت.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). اسطوره، بیان نمادین. چ ۵. تهران: سروش.
- الیاده، میرچا. (۱۳۹۲). چشم اندازه‌های اسطوره. ترجمه جلال ستاری. چ ۳. تهران: توس.
- ایرانی، ناصر. (۱۳۸۰). هنر رمان. تهران: نشر آبان گاه.
- بلعمی، ابوعلی. (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی. (تکمله و ترجمه تاریخ طبری). تصحیح محمد تقی بهار. ج ۱. تهران: زوار.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۱). پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و پاره دویم). ویراستار کتایون مزداپور. چ ۴. تهران: آگاه.
- حسن زاده میرعلی، عبدالله و سیده هاجر حسینی کلباسی. (۱۳۹۱). «اسطوره در شعر حمید مصدق». ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. س ۲. ش ۱.
- جواری، محمد حسین. (۱۳۸۳). اسطوره در ادبیات تطبیقی، به نقل از اسطوره و ادبیات (مجموعه مقالات). چ ۱. تهران: سمت.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۶). لغت نامه. چ ۲. تهران: موسسه لغت نامه دهخدا.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). فرهنگ نامهای شاهنامه. ج ۱. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زنگویی، عبدالمجید. (۱۳۸۷). ترانه‌های فایز. چ ۷. تهران: انتشارات ققنوس.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). سایه‌های شکار شده، گزیده مقالات فارسی. چ ۱. تهران: نشر قطره.
- سلمانی نژاد مهرآبادی، ساغر و عبدالرضا سیف. (۱۳۹۵). «بررسی اسطوره و انواع آن در شعر معاصر، با نگاهی به شعر موسوی گرمارودی». پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت. س ۵. ش ۱.
- صفوی، سید حسن. (۱۳۶۴). اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۶۸). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. چ ۶. تهران: دنیای کتاب.
- مختاری، محمد. (۱۳۹۳). اسطوره زال، تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی. چ ۳. تهران: نشر آگاه.

نیشابوری، ابراهیم بن منصور. (۱۳۸۶). قصص الانبیا (داستان های پیغامبران). به اهتمام کورش یغمایی. چ ۵. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

هینلز، جان راسل. (۱۳۸۵). شناخت اساطیر ایران. ترجمه محمد حسین باجلان فرخی. چ ۲. تهران: اساطیر.

یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۸۸). فرهنگ اساطیر و داستان واره‌ها در ادبیات فارسی چ ۲. تهران: فرهنگ معاصر.

یشتها. (۱۳۹۴). گزارش ابراهیم پورداوود. ویراست نو فرید مرادی. ج ۲. تهران: نگاه

